



تأثیرات



جهاد اقتصادی

برگ اشتراک مجله‌های رشد

نحوه اشتراک:

شما می‌توانید پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سهراب آزمایش کد ۳۹۵، در وجه شرکت افست از دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد؛ نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی.
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی (کپی فیش را نزد خود نگه‌دارید).

◆ نام مجلات در خواستی:

.....
.....
.....

◆ نام و نام خانوادگی:

.....

◆ تاریخ تولد:

◆ میزان تحصیلات:

◆ تلفن:

.....

◆ نشانی کامل پستی:

.....

استان: شهرستان: خیابان:

شماره فیش: مبلغ پرداختی:

.....

پلاک: شماره پستی:

.....

◆ در صورتی که قبلاً مشترک مجله بوده‌اید، شماره اشتراک خود را ذکر کنید:

.....

امضا:

- نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱
- وبگاه مجلات رشد: www.roshdmag.ir
- اشتراک مجله: ۱۴-۷۷۳۳۹۷۱۳/۷۷۳۳۵۱۱۰/۷۷۳۳۶۶۵۶-۲۱+

- ◆ هزینه اشتراک یکساله مجلات عمومی (هشت شماره): ۹۶۰۰۰ ریال
- ◆ هزینه اشتراک یکساله مجلات تخصصی (چهار شماره): ۶۰۰۰۰ ریال

در سال تحصیلی ۱۳۸۸-۸۹ در کلاسی مشغول به تدریس بودم که اکثر دانش‌آموزانش از لحاظ درسی، در حد متوسط بودند. دانش‌آموزان، پایه سوم راهنمایی را سپری می‌کردند و در میان آن‌ها دانش‌آموز کودنی وجود داشت که گویا با اصرار و تمناهای هر ساله مادرش از دبیران نمره قبولی می‌گرفت! و این مادر می‌گفت که مردود شدن دخترش، شوک بسیار بدی برای اوست و به مرگش منجر می‌شود! او بارها به مدرسه آمده و در این باره با همکاران صحبت کرده بود.

در کلاس، طبق رویه همیشگی‌ام، پس از برگزاری ارزش‌یابی، به دانش‌آموزانی که بیست یا کل نمره را دریافت کرده بودند، به عنوان تشویق، کارت آفرین می‌دادم که در نهایت دفتر مدرسه، به آن‌هایی که ۳۰ کارت آفرین گرفته بودند، جایزه‌ای می‌داد.

پس از چند ماهی، متوجه شدم که تشویق کردن تعدادی از دانش‌آموزان زرتنگ با نمره بیست، اثر تربیتی خود را در کلاس از دست داده و تنها تعداد معدودی از شاگردان، به رقابت می‌پردازند و بقیه آن‌ها هم‌چنان بی‌تفاوت می‌مانند. پس این‌طور تصمیم گرفتم که هر کس نمره کامل را بگیرد و یا چهار نمره از ارزش‌یابی قبلی بالاتر برود، تشویق شود. با این‌طور طرح کلاس یکپارچه تحرک و پویایی شده بود و به جز آن دانش‌آموز کندذهن، بقیه از سستی و تسامح، دست‌کشیده بودند و حتی تعدادی از دانش‌آموزان می‌گفتند که برای اولین بار است تشویق می‌شوند.

دانش‌آموز کندذهن، پیشرفتی در درس‌ها نداشت و من هیچ‌گاه معترض او نمی‌شدم و او را به حال خود گذاشته بودم. اما سعی کردم با ابراز علاقه و دل‌سوزی، با او ارتباط برقرار کنم تا مبادا علاوه بر گرفتاری‌های تحصیلی، چیزی بر مشکلاتش اضافه شود.

در فرصتی برای ایجاد تحرک بیشتر در کلاس، یک برنامه تشویقی راه‌اندازم و قرار گذاشتم به کسانی که در ارزش‌یابی موفق شوند و نمره کامل را بگیرند یا چهار نمره ارتقا داشته‌باشند، یک کتاب جایزه بدهم.

کلاس تحرک و فعالیتی چشم‌گیر پیدا کرد و سرانجام از ۲۸ نفر دانش‌آموز کلاس، هجده نفر موفق شدند جایزه بگیرند. یک روز، کتاب‌های جایزه را تهیه کردم و به کلاس بردم. اسامی دانش‌آموزان برنده را یک‌یک می‌خواندم. شاگرد برنده جلومی‌آمد و من با تشویق و تحسین، کتاب جایزه را به او تقدیم می‌کردم. این کار مدت بیست دقیقه به طول انجامید. کلاس از شادی و نشاط موج می‌زد. بچه‌ها همه خوش‌حال و خرم بودند.

پس از آن که اهدافی جوایز تمام شد، درس دادن را شروع کردم. ناگهان صدای گریه دانش‌آموزی درس مرا متوقف ساخت. نگاه کردم، دیدم دانش‌آموزی که گریه می‌کند، همان شاگرد کندذهنم است. به نظرم رسید که شاید

تشویق

سؤال پرسیم و گفتند که سه نفر از آن‌ها، بعد از ظهر دیروز را در منزل این دانش‌آموز سپری کرده و به او در یادگیری کمک کرده‌اند.

پس از پرسش، بسیار تعجب کردم، زیرا به دو سؤال به درستی پاسخ داد. من نیز با تحسین، ترغیب و همراه با شور و شوق دانش‌آموزان، کتاب را به او جایزه دادم. بسیار خوش حال شد. سپس بسته‌ای را که کادو پیچ شده بود، روی میز قرار داد. با تعجب پرسیدم این چیست؟ دانش‌آموزم، تنها به لبخندی بسنده کرد. کادو را باز کردم، کتابی بود که روی صفحه اول آن، این جملات به چشم می‌خورد: «معلمم، به خاطر محبت‌هایت دوستت دارم».

اشک در چشم‌هایم حلقه زد. او نیز مرا تشویق کرده بود!

شاگردی مزاحمت برای او فراهم کرده است. برای رسیدگی بیشتر، نزدیکش رفتم. مانند ابر بهاری اشک می‌ریخت. تاکنون گریه کردن او را ندیده بودم. با نرمی و ملاحظت پرسیدم: آیا کسی ترا اذیت کرده؟ با شنیدن این جمله، صدای گریه‌اش بلندتر شد. اما ناگهان جلوی گریه خود را گرفت و با جمله‌ای که تا اعماق قلبم اثر گذاشت، گفت: «خانم معلم، کسی مرا

اذیت نکرده، ولی چرا شما به من جایزه ندادید؟ مگر من شاگرد شما نیستم؟ مگر جایزه را دوست ندارم!»

در این موقع صدای گریه‌اش بلندتر شد.

آن روز همه بچه‌ها به گریه افتادند. بعضی از دانش‌آموزان خواستند که جایزه خود را به او بدهند، اما او از گرفتن خودداری کرد. من هم قول دادم یک کتاب به عنوان جایزه برایش بیاورم.

در دل خود را سرزنش می‌کردم که چرا در این مدت، فرصتی را فراهم نیاورده‌ام تا با طرح سؤالی ساده که او بتواند جواب دهد، به او کارت آفرین بدهم. زیرا او تنها دانش‌آموز کلاس بود که کارت آفرین نگرفته بود.

آن شب را با ناراحتی و تشویش به سر بردم. دائماً خود را ملامت می‌کردم و به خودم می‌گفتم، مگر تو نمی‌دانستی انسان‌هایی که مشکل دارند، به تشویق و ترغیب بیشتری نیازمندند. مگر نه این است که شاگردان ضعیف و کندذهن در همه جا تحقیر و سرزنش می‌شوند. دانش‌آموزان آنان را مسخره می‌کنند. و...؟!

صبح روز بعد، با قدم‌های استوار به سوی مدرسه حرکت کردم. برای آن دانش‌آموزم کتاب خوبی تهیه کرده بودم؛

در حالی که تحت تأثیر افکار شب گذشته بودم، وارد کلاس سوم راهنمایی شدم. موقع پرسش فرا رسید. دانش‌آموزان خواستند از آن شاگرد کندذهن

